

## خاندان سهل

(۳)

مأمون پس از مرگ فضل وزیرش و وفات امام رضا که پس از قتل فضل در طوس ناگهان درگذشت (سال ۲۰۳ هـ) و بقولی بامر مأمون مسموم گردید به بغداد نوشت شما جهت حضرت رضا و فضل بن سهل با من متغیر شدید و از قضا هر دو درگذشتند خصومت از بهر چیست؟ ایشان جوابهای سخت نوشتند و مأمون بتعجیل روی به بغداد نهاد و ابراهیم مهدی و فضل بن ربیع بگریختند و عباسیان مأمون را استقبال کردند. (۱)

مأمون دوباره تغییر لباس کرد و بجای شعار سبز علویان شعار سیاه عباسیان پوشید حکم کرد بعوض رایات سبز علمهای سیاه نصب کنند. چون مأمون به بغداد رسید زینب دختر سلیمان بن عبدالله بن عباس زنی بود فصیح و بلیغ و پیش عباسیان قدری و منزلتی تمام داشت پیش مأمون آمد و گفت یا امیر المؤمنین ترا چه بر آن داشت که خلافت از خانه خویش به خانه علی نقل کنی؟

مأمون گفت ای عمه علی چون خلیفه شد به آل عباس نیکویی کرد عبدالله (۱) را بیصره فرستاد و عبدالله (۲) را به یمن و قشم را (۳) به سمرقند و از آل عباس هیچ به فرزندان علی مکافات نیکویی بجا نیاوردند من خواستم که ایشان را مکافات کنم. زینب گفت وقتی که کار با تو باشد با ایشان نیکویی به از آن توانی کرد که کار با ایشان باشد. بعد از آن گفت می‌خواهم لباس سبزه را به لباس سیاه که شعار خاندان تست بدل کنی و مأمون همچنان کرد « (۴) چون فضل کشته شد مأمون وزارت خویش را به برادر او حسن بن سهل داد و چون می‌خواست تهمت قتل فضل را از خود دور سازد به حسن التفات فراوان نمود و حسن به یرکت توجه اموال فراوان بدست آورد و در بذل و بخشش تالی برامکه گردید.

حسن بن سهل این مقام را تا زمان پیری همچنان در دست داشت تا این که مأمون بر اثر پیری و ضعف بنیه او را از آن منصب معاف داشت. می‌نویسند مأمون جهت استمالت حسن دختر خوب صورت وی خدیجه ملقب به پوران (۵) را بعقد ازدواج خویش در آورد. صاحب تجارب السلف می‌نویسد: « عمش او را در خراسان به مأمون داده بود و عقد نکاح در غره محرم سنه اثنین و مأتین اتفاق افتاد و گویند در همین شب مأمون دختر خویش ام‌الفضل را به حضرت علی بن موسی «داد» (۶).

در عروسی پوران دخت شکوه و جلالی که نموده شد اندازه مجدو عظمت

۱ - عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب

۲ - عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب

۳ - قتم بن العباس بن عبدالمطلب ابن اثیر اقمه نوشته است.

۴ - تجارب السلف ص ۱۵۹

۵ - ابن خلکان الجزء الاول ص ۱۰۰

۶ تجارب السلف ص ۱۶۳

دربار خلافت رامیرساند این عروس بواسطه مجلس ضیافت و جشنی که در محل فم الصلح (۱) تحت ریاست حسن بن سهل تشکیل یافته معروف می باشد . هزینه و مصارف حسن بن سهل در این جشن بالغ بر پنجاه میلیون درهم بوده است (۲) حسن در مدت هفده روز تمام کسانی را که در جشن شرکت داشتند « در مقامی که آن را فم الصلح گویند از اعمال واسط شهری ساخته بود ، میهمان نمود . زبیده و دخترش با سایر بانوان دربار خلافت جملگی حضور داشتند . شعرا یی که دعوت شده بودند در قشنگی و زیبایی زنان و نیز در نفاست و شکوه و آرایش لباسهایشان داد سخن دادند و اشعاری نغز سرودند ولی از همه زیبا تر خود عروس بود .

هندوشاه نخجوانی می نویسد : « چون مأمون به بغداد رسید با همه ایل لشکر به فم الصلح رفت و آنجا نزول فرمود و حسن بن سهل دعوتی کرد که هرگز هیچ آفریده مثل آن ندیده و نشنیده چنانکه با تمامت لشکر چنانکه بودند بر آن دعوت نشستند و همه سیر بخوردند و چندان انواع آکل و مطاعم شریفه زاید آمد که مردم از حمل آن عاجز ماندند . و گویند متوکل (دهمین خلیفه عباسی) دعوتی عظیم ساخت و خلائق بسیار را جمع کرد و چون بر سماط نشست گفت ببینید که بر این سماط هیچکس هست که دعوت فم الصلح را دیده باشد ؟ پیری مطاعن درس حاضر بود و گفت من آن را دیده ام او را پیش خواند و گفت دعوت ما را با آن چه سبب است ؟ مرد خاموش شد . متوکل گفت هر سخن که داری بگوی و هیچ اندیشه مکن . گفت مختصر گویم یا مطول ؟ گفت مختصر . پیر گفت یا امیر المؤمنین آن روز چون از دعوت فارغ شدند و مردم مقامهای خود رفتند تلی عظیم ازدل و جگر وآلات اندرونی مرغان بماند و متعفن شد و مدتها آن را به استروشتر می کشیدند و در شطمی انداختند

۱ - صلح نهر بزرگی است که در چند میلی واسط بدجله می ریزد

فم الصلح یعنی دهانه صلح یعنی ملتقای این نهر برودخانه .

۲ - جرجی زیدان تمدن اسلامی جلد پنجم ص ۲۰۶

و پیش مردم صحنها می نهادند همه آلات مرغ . متوکل از آن سؤال پشیمان شد و دم در کشید ، (۱)

مأمون چون از بغداد به قم الصلح رفت چهار هزار مرد کشتی بان با او بودند که کشتیها در دجله میراندند از این سخن می توان قیاس نمود که باید خواص و خدم چند بوده باشد. جرجی زیدان شماره ناویانی که در آن عروسی خدمت می کردند سی و شش هزار نوشته است . این جماعت با این همه انبوهی مدتی چند میهمان حسن بن سهل بودند . او همگان را خدمتهای پسندیده بجای آورد مقداری جواهر گرانبها به مأمون و سرداران بزرگ پیشکش داد و چندان در نثار کرد که از حد کثرت بیرون رفت . بفرمود تا از عنبر گویها ساختند و در میان هر یکی رقعهای نهاد نام ضیعه ای از ضیاع او بر آن رقعہ نوشته و آن گویها را نثار اقدام مأمون کرد هر که از آن گویها یکی به یافت پیش و کلای حسن بن سهل برد ایشان محبت بملیک آن ضیعه بدان شخص تسلیم کردند و مثل این نثار از هیچکس شکایت نکردند . و شب زفاف بساط زربفتی گسترده و ظرف مرصعی پر از مروارید درشت آوردند و مرواریدهای درشت را روی آن بساط نثار کردند و مأمون چون آن بساط مرصع بدید گفت پنداری ابو نواس (۲) مجلس ما را بدید و بعد از آن وصف کرد بدین بیت : کان صغری و کبری من فواقها صعباء در علی علی ارض من (۳) .

از جمله تشریفات و تکلفات یکی این بود که جده عروس در شب دوم عروسی از يك سینی زرین هزار دانه مروارید بر سر عروس و داماد نثار نمود که هر کدام از حیث مقدار و اندازه و نیز از جهت نفاست و قیمت بی همتا بوده است . تمام آنها را به امر مأمون جمع نموده گردنبنندی ترتیب دادند

۱ - تجارب السلف ص ۱۶۴

۲ - ابن عربی ابونواس شاعر معروف عرب ( ۱۴۵ - ۱۹۸ ) که بدریار

هارون و پسرانش محشور بود مادرش بانوی فارسی زبان بود .

۳ - ابن خلکان الجزء الاول ص ۱۰۰ ، تجارب السلف ص ۱۶۴

و آن تقدیم پوران ملکه جوان گردید.

در اطاق حجله در شب زفاف شمعی از عنبر در شمعدانی از زر میساخت

که وزن آن ۸۰ گرونگاه (۱) یا ۶۰ رطل (۲) بوده است (۳).

در پایان این جشن باشکوه حسن بتمام رجال کشور خلعت‌های گرانبها بخشید و گویهای مشک بر سر شاهزادگان و امرایی که در خدمت مأمون بودند نثار کرد، و در درون گویهای نامبرده نام ضیاع و عقار و ایهاء، یسا غلام و کنیز و استر و اسب، و یا عطایای دیگری قید شده بود و هر کس که آن را به نمایندگان وزیر نشان میداد اموال و عطایای مذکور در آن را دریافت مینمود مأمون در عرض این هزینه هنگفت فم‌الصلح را تیول وی کرد و مالیات یک سال فارس و خوزستان را بدو بخشید (۴) و ده میلیون درهم به خزانه دار حسن سپرد و حسن برفور تمام این مبلغ را بین اعیان و بزرگان مجلس توزیع کرد.

جرجی زیدان مالیات اهواز را ۲۳ و مالیات فارس را ۲۴ هزار آورده

و ابن خرداذبه که کاردار برید دربار خلفای عباسی (در حدود ۵۲۳۰) بود و کتاب خود را از روی اسناد و اطلاعات رسمی دربار خلافت ترتیب داده، مالیات اهواز را سی هزار و مالیات فارس را ۳۳ هزار می‌نویسد.

پوران ملکه جوان دربار خلافت، دختر حسن بن سهل، خود نیز یکی از بانوان درجه اول دوره عباسی بشمار میرفت. در هوش و فهم و شعور و نیز زیبایی درجه کمال را دارا و حتی درجات عالی ادب و هنر را پیموده بود.

۱ - گرونگاه (گراونچه) از اوزان روسی است. وزنی نزدیک به ۵۰۰ گرم، و بیشتر در اندازه گیریهای چای دیده می‌شود.

۲ - رطل وزنی معادل ۱۲ اوقیه، و هر اوقیه ۴۰ درم جمع ابطال است.

۳ - تاریخ تمدن جرجی زیدان جلد پنجم ص ۲۰۶

۴ - جرجی زیدان، تمدن اسلامی، جلد پنجم ص ۲۰۶

و با مزایای اخلاقی و فضایل نیکویی که داشت توانست بر شوی خودمأمون نفوذی بسزا پیدا کند. این زن کاردان در اصلاح و بهبود وضع مردم کوشش فراوان داشت. در بخشش و کرم بی مانند بود. چندین بیمارستان و دارالتربیه جهت زنان در بغداد تأسیس کرد.

بعد از مأمون پوران مدتها زنده بود و گویا ۵۰ سال پس از وی وفات کرده است با این حساب عمر دورهٔ اوج قدرت و عظمت دربار خلفای عباسی و عمر دورهٔ انحطاط آن را شاهد بوده است.

در چهار مقاله نظامی عروضی چنین آمده است که مأمون پوران صبیۀ حسن بن سهل مرفی را در ۲۰۲ هـ بحبالهٔ نکاح در آورد و در شب زفاف در چون به بیت العروس پیامد خانه‌ای دید خرم تر از مشرق در وقت دمیدن صبح، و خوشتر از بوستان بگاہ رسیدن گل-شش بالش نهاده، نگاری در صدر او نشسته از عمر و زندگی شیرین تر و از صحت و جوانی خوشتر-موی اورشک مشک عنب بود و چشم او حسد جزع و عبهر. همچو سروی بر پای خاست و بخرامید و پیش مأمون باز آمد و خدمتی نیکو می کرد و عذری گرم بخواست و دست مأمون بگرفت و بیاورد و در صدر بنشاند و پیش او بخدمت بایستاد. مأمون او را نشستن فرمود. بدو زانو در آمد و سر در پیش آورد و چشم بر بساط افکند. مأمون واله گشت دل در باخته بود جان بر سر دل نهاد. دست دراز کرد و از خلال قبا هژده دانه مروارید بر کشید هر یکی چند بیضه عصفوری از کواکب آسمان روشن تر و از دندان خوب رویان آبدار تر و از کیوان و مشتری مدورتر بلکه منور تر نثار کرد... دختر بدان جواهر التفات نکرد و سر از پیش بر نیآورد. مأمون مشعوقتر گشت. دست بیازید و در انبساط باز کرد تا مگر معالقه کند. عارضه شرم استیلا گرفت و آن نازنین چنان منفعل شد که حالتی که بزبان مخصوص است واقع شد و اثر شرم و خجالت بر صفحات و جنات او ظاهر گشت. برفورگفت:

یا امیر المؤمنین اتی امرالله، فلا تستعجلوه!

مأمون دست باز کشید و خواست که او را غشی افتد از غایت فصاحت این آیت و لطف به کار بردن او در این واقعه ...».

پوران مانند پدر و عم خود در اصناف علوم خصوصاً در علم نجوم ماهر بود می نویسد :

روزی در طالع معتمم جانشین مأمون دید که از راه چوب وی را آفتی رسد . به والد خود حسن گفت که نزد امیرالمؤمنین رو این سخن بگوی !

حسن گفت ای قره العین ایسیده الحرائر امیرالمؤمنین در این وقت طبع او بمامتغیر است می ترسم گوش به سخن ما نکند و برخلاف آنچه مصلحت و تدبیر تقاضا نماید عمل می کند . گفت ای پدر با کی نیست توصحیت پادشاه خود بکن و آنچه شرط نیکوخواهیست به عمل آور که در اینجا مخاطره جانست و آن را عوض نیست اگر نصیحت تو قبول کند فهو المراد والا آنچه بر تو فرض و لازم است به جا آورده باشی . حسن نزد خلیفه رفت و آنچه توران گفته بود به عرض رسانید . خلیفه گفت : ایها الحسن خدای جزای او را و ترا به نیکویی دهد نزد او رو و سلام من برسان و باز از او سؤال کن و در روزی که تعیین کرده نزد من حاضر شو . ملازم من باش تا آن روز منقضى شود که در این مشورت و تدبیر دیگری را با تو شریک نمی سازم . چون صباح آن روز شد حسن نزد معتمم رفت و معتمم امر کرد که هر که در آن مجلس است بیرون رفت و با حسن خلوت کرد و حسن اشاره نمود که در مجلسی نشیند که در سقف آن از چوب چیزی نباشد و لایزال حسن با او محادثه می نمود و سخن می گفت و معتمم با او مزاح می کرد تا ظهر شد و وقت نماز شد ، معتمم برخواست که وضو سازد حسن گفت : امیرالمؤمنین از این مجلس بیرون نرود و وضو و نماز و هر چه اراده آن داشته باشد اینجا به عمل آورد تا وقتی که آن زمان بگذرد . در اینوقت خادمی آمد و با او شانه و مسواک بود . حسن به خادم گفت تو با این شانه شانه کن و با این مسواک مسواک نما . خادم امتناع کرد

و گفت چون من به این با امیرالمؤمنین مشارکت نمایم . معتمم گفت : ولك امثال ، فرمان حسن به جا آور و مخالفت مکن ، چون خادم چنان کرد دندانهای او ریخت و دماغش ورم کرد و بیهوش افتاد و جان بداد . و حسن خواست که برود . معتمم او را طلب کرد شفقت و عنایت بسیار کرد و املاک و ضیاعی که از پوران گرفته بودند بر او رد نمود . (۱) .  
گویند بودانی که از كَشَك و بادمجان می سازند اختراع این پوران است (۲) .

حسن بن سهل نزد مأمون پایگاهی رفیع و منزلتی ارجمند داشت . و مأمون در بزرگداشت او می کوشید . و چون خستگی مفرط و ضعف مزاج بر حسن غالب آمد از تصدی امور کناره گیری نمود جای خود را به احمد بن خالد داد و می نویسد خود از مرگ برادر به مالیخولیا دچار شد و در منزل به درمان پرداخت ولی تازه بود مردم او را به دیده احترام و عزت می - نگریستند و حال او را رعایت می کردند و هرگاه به دربار مأمون حاضر می - گشت مأمون از تعظیم او ذره ای فرو نمی گذاشت . چون احمد بن خالد وفات یافت مأمون حسن بن سهل را طلب کرد و در امر وزارت با او مشورت نمود . حسن بن سهل گفت شایسته این کار احمد بن یوسف و ابوعباد ثابت بن یحیی است که مزاج امیرالمؤمنین را به دست آورده اند . مأمون گفت از ایندویکی را بدین سمت برگزین . حسن احمد بن یوسف را اختیار کرد (۳) .

حسن به سال ۲۳۶ هـ در شهر سرخس وفات کرد . طبری می نویسد :  
« خدای عزوجل اینجا قضا کرد که حسن به واسطه بیمار شد چون روز چند بر آمد سودا بر او غالب شد دیوانه گشت او را بند بر نهادند تا به مأمون

۱- روضة الانوار محقق سبزواری ص ۲۸۴ .

۲- تجارب السلف ص ۱۶۵ .

۳- نه تن از وزرای دربار عباسی ص ۱۳۶ .



سپارند و به مأمون نامه کردند بدین خبر . مأمون به همدان رسیده بود که این خبر بشنید پزشک خویش را بفرستاد تا او را علاج کند که چون مأمون رسد او بهتر شده باشد و سراج خادم را بفرستاد تا او را به دست خود تیمارداری کند . فضل و برادرش حسن هر دو اهل مطالعه و از دانشمندان عصر خود بودند . فضل بن سهل را ذواللسانین لقب داده اند و او را از استادان سخن در زبان فارسی و عربی بشمار آورده اند . گویند روزی جبرئیل رئیس اطباء دربار عباسی بر فضل بن سهل وارد شد او قرآن در برابر خود داشت پرسید :

« چون مبین نامه دیدی ؟ » گفت : « خوش چون کلیه و دمنه » . (۱)  
می نویسد : فضل به منشیان خود چنین می گفت : « حرفها را نزدیک بهم بنویسد تا دید شما در میان حروف راه دور و درازی را نیماید .  
فضل می گفت : تعجب می کنم از کسی که به بالاتر از خود امیدوار است چگونه پایین تر از خویش را محروم می سازد .

اومی گفت : وقتی چیزی به کسی عظامی کنی آن را با او قطع بکن ، زیرا تا تمام نشده است دیگر چیزی از تو نخواهد خواست و روزگاری با آن به سر خواهد برد .  
فضل به « خزیمه بن خازم » نوشت : کارها به تکمیل و اعمال به پایان و هنرها به دوام خود بستگی دارند و مسابقه اسب دوانی وابسته به پایان آن است . در آن وقت که کارشناسان پرده را بالا می برند و اسب پیشرو تحسین می شود و اسب و امانده سرزنش می گردد .

عقدالفرید نام این دو برادر را جزء دبیران دربار عباسی نام برده است . فضل از دبیران بنام بود و اقلام جدیدی اختراع کرده است . ابن ندیم در الفهرست در حالی که در مورد خط و قلم دوره عباسی صحبت دارد می نویسد :  
« تا آغاز دولت عباسی مردم به همان شیوه خط قدیم می نوشتند . در دوره خاندان هاشمی خطی پیدا شد که به آن خط عراقی می گفتند تا کار به مأمون رسید . اصحاب و نویسندگان او به نیکو ساختن خط خود پرداختند و مردم بر سر این کار با هم تفاخر داشتند ، و اضافه می کند « در زمانی که ذوالریاستین فضل بن سهل روی کار آمد قلمی را اختراع کرد که بهتر از سایر اقلام بود و به ریاسی معروف شد و متفرعاتی پیدا نمود که از آن جمله : قلم ریاسی کبیر قلم نصف ریاسی ، قلم ثلث ، قلم صغیر نصف ، حقیف ثلث ، قلم محقق ، قلم - منشور ، قلم وشی ، قلم رفاع ، قلم مکاتبات ، قلم غبار الحلیه ، قلم نرجس ،

قلم بیاض بود» (۱).

نام حسن بن سهل در کتاب الفهرست ابن‌الندیم در ردیف مترجمان بزرگ دوران آمده است .

علاوه بر اینکه خاندان سهل خود از دیران بنام بودند دیگران دانیز در این راه تشویق می‌کردند . فضل بن سهل عمر بن الفرخان طبری را که یکی از رؤسای مترجمان و علمای نجوم و احکام آن بود ؛ شهر خویش بخواست و در خدمت مأمون گماشت . او کتابهای بسیار برای وی ترجمه کرد و احکامی در نجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود . ابن‌البطریق که به زبان لاتین نیز آشنائی داشت به دربار فضل و بیشتر حسن بن سهل اختصاص داشت . ابن‌ندیم ترجمه‌عده‌ای از کتب یونانی را به او نسبت داده است . دیگر از افراد مشهور این خاندان سیما مملوک فضل بن سهل است که خدمات زیادی به خلفای عباسی کرده است و از رجال مشهور و از لشکر کشان و دلاوران نامدار زمان خود بود .

از فضل بن سهل سکه‌ای که به سال ۱۹۷ هـ در طبرستان بنام «ذوالریاستین فضل بن سهل» ضرب شده است بدین صورت (۱):

### روی سکه

پیکره نیم تنه پادشاه به سبک ساسانیان ، اما به جای رخسار ، کلمه ( افزود ) به پهلوی بر نوشته در پیرامون آن به پهلوی و کوفی نوشته شده است «ذوالریاستین الفضل بن سهل» .

### پشت سکه

به جای آتشکده و نشان که در سکه ساسانی و هم ریخت آنها در دوران اسلامی معمول بوده ، چهار سطر يك در میان ، پهلوی و تازی بر نوشته‌اند که با شاخه‌های زیتون از یکدیگر جدا می‌شوند .

لا اله الا الله

محمد رسول الله

تپورستان

۱- الفهرست ابن‌الندیم ص ۱۴ .

۱- نقل از کتاب « زبان تازی در میان ایرانیان » تألیف دکتر قاسم

تویسرکانی ص ۱۰۵ .